

## دولت و نیک‌زیستی: مقایسه تحلیلی الگوها

### چکیده

زندگی خوب و نیک‌زیستی اگر مهم‌ترین غایت انسان نباشد، حداقل یکی از مهم‌ترین غایات بشر در طول تاریخ بوده است. اگر روزگاری می‌شد فرض کرد که این غایت را می‌توان به شکل فردی و در انزوا به دست آورد، امروزه که دولت‌ها در همه زوایای زندگی بشر تأثیرگذارند - از سلامت، شغل، امنیت و خانواده گرفته تا معناداری زندگی و حتی ژن‌ها - دیگر نمی‌توان این فرض را چندان معتبر دانست. اما چینی‌ها و چگونگی نقش دولت در تأمین و ارتقای نیک‌زیستی شهروندان یکی از مهم‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین مسائل در فلسفه سیاسی معاصر است. از این رو پرسش اصلی مقاله این است که دولت‌ها چه نقشی در نیک‌زیستی شهروندان خود دارند؟ و چه الگویی از مداخله دولت قابل دفاع است؟ پاسخ به این پرسش با توجه به الگوهای مختلف دولت و حکمرانی می‌تواند متفاوت باشد. در این مقاله ابتدا چهار گونه دولت را با توجه به رویکردی که نسبت به رابطه دولت و نیک‌زیستی دارند بازشناسی شده است: دولت بی‌طرف، دولت کمال‌گرای لیبرال، دولت کمال‌گرای ایدئولوژیک، دولت دغدغه‌مند نیک‌زیستی محور. آنگاه به روش تحلیل استدلالی ابتدا استدلال‌های هر یک از رویکردها ذکر شده و در مواجهه با پاداستدلال‌ها و نظرات رقیب قرار گرفته است تا مشکلات و ایرادات آن مشاهده شود. در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کوشش شده تا این استدلال‌ها مورد ارزیابی قرار گرفته و سازگاری، انسجام و پیامدهای عینی آنها بررسی شود. یافته اصلی پژوهش این است که الگوی دولت دغدغه‌مند نیک‌زیستی محور بیشتر می‌تواند معیارهای سازگاری، انسجام و پیامد عینی را برآورده سازد و به لحاظ استدلالی موجه‌تر به نظر می‌رسد. چنانکه پیداست روش مورد استفاده تحلیل -استدلالی است.

**کلیدواژه‌ها:** نیک‌زیستی، شادکامی، دولت، دولت نیک‌زیستی محور، دولت بی‌طرف، دولت کمال‌گرای لیبرال، دولت کمال‌گرای ایدئولوژیک.

### مقدمه

آیا دولت‌ها باید به نیک‌زیستی شهروندانشان بیندیشند، یا این وظیفه آنها نیست و رسالتی است بر عهده هر انسان که یکتا و اودیسه‌وار جویای آن باشد؟ پرسشی است که اگرچه در ابتدا ساده می‌نماید، در دل خود جایگاه کارزار نظریات متفاوت در فلسفه سیاسی را نهان دارد. در روزگار کلاسیک فلسفه، سیاست همانا سامان‌مندی نیک سیاسی تعریف می‌شد که غایت‌اش زندگی نیک و بسامان مردم شهر بود. در آن دوران اخلاق و هنجارمندی از سیاست جدا نبود. اما در دوره معاصر و در پس اندیشه‌های ماکیاول، هابز و بُدن رویکردهای هنجاری تا حدود زیادی به حاشیه رفت، سیاست، علم قدرت دانسته شد و غایت آن به حفظ نظم و امنیت و حداکثر حفظ آزادی و ارائه خدمات و رفاه محدود شد، تا سرانجام فلسفه سیاسی به علوم سیاسی و جامعه‌شناسی بدل گشت. رویکردی که هنوز هم در نط‌های معتبر علم سیاست غالب است. با این همه، امروزه اندک، اندک

با واگشتی نسبی، فیلسوفان نقش سیاست و دولت را در پرسش‌های اخلاقی و هنجاری دوباره واکاوی می‌کنند. در دهه‌های اخیر به‌ویژه با گسترش علوم نیک‌زیستی داده‌محور نقش و جایگاه دولت در بهزیستی و بهروزی انسان اهمیتی دوچندان یافته، و پیوند مبارکی میان علم و هنجار در حال تولد است (نک: Layard, 2023). در این راستا پرسش از نسبت میان دولت و زندگی خوب، عدالت، آزادی، انصاف، فضیلت، معناداری زندگی و نقش دولت در اینها مورد بررسی دوباره فیلسوفان و متفکران قرار گرفته است. هر پاسخی به این پرسش‌های سترگ، مسیر سیاستگذاری‌ها و سرنوشت شهروندان را تغییر می‌دهد.

مهم‌ترین استدلال رویکرد مدرن در برابر رویکرد کلاسیک (که موافق دخالت دولت در نیک‌زیستی شهروندان بود)، این خطر است که مرز میان حمایت و تقویت نیک‌زیستی شهروندان با تحمیل الگوی خاص و فراگیری از نیک‌زیستی از سمت دولت بسیار شکننده است، و عدم پاسداری از این مرز بایسته، چه‌بسا منجر به نوعی پدرسالاری دولت‌محورانه با ژستی خیرخواهانه شود. یا به‌قول فوکو، دولت می‌تواند با استفاده از سیاست‌هایی چون سلامت، رفاه و آموزش به تنظیم زندگی افراد بپردازد. **او در درس‌گفتارهایی که در کلژدوفرانس ایراد کرد، بر این نکته تأکید داشت که رفاه، بهروزی و سلامت بخشی از سیاست‌های امنیتی مدرن هستند، نه صرفاً کمک به مردم. این شکل از قدرت نرم به بازتولید قدرت دولت می‌انجامد (Foucault, 2008).**

از سوی دیگر کافی است که قرن‌ها زندگی اروپائیان در قرون وسطی تحت تسلط کلیسا، برخی نظام‌های مارکسیستی و دولت‌های دین‌سالار و اقتدارگرای معاصر را بررسی نموده و عملکرد آنها را نسبت به نیک‌زیستی شهروندان مشاهده کنیم، و آنگاه با داده‌های تجربی و پایش شده به سطح بهروزی این کشورها بنگریم، مشاهده خواهیم کرد که کشورهایی همچون روسیه، اسلواکی، اوکراین، گرجستان، لیتوانی و استونی در دورانی که به‌واسطه تسلط شوروی همگی تحت لوای کمونیسم یکپارچه بودند، چه وضعیت اسفناکی در شاخص رضایت از زندگی داشتند (لیارد، ۱۴۰۳: ۳۹-۴۰). جایگاه ایران، پاکستان و افغانستان نیز در این جدول بهتر نیست. حتی کیفیت شادکامی کشورهای غربی همچون آمریکا و انگلستان نیز از ۵۰ سال پیش به این‌سو افزایش نیافته است. چرا؟ موضوع پیچیده و چندمتغیره‌ای است. اما نظرسنجی ارزش‌های جهانی<sup>۱</sup> نشان داده است که بخش بزرگی از احساس عدم رضایت و شادکامی به کیفیت حکومت بستگی دارد (Layard, 2005: 230). (البته عوامل ذهنی و شخصی مثل سلامتی و خلق‌وخوی روان‌شناختی، ژنتیک و متغیرهای خانوادگی و طرزتلقی و ارزش‌های ما در سطح فردی بسیار مؤثرند، که ما در این پژوهش کمتر روی آنها تمرکز خواهیم کرد و بیشتر از بُعد نظریه سیاسی و دولت‌ها به آن خواهیم پرداخت). جان هلیول و همکاران در تحقیق جامع و مفصلی که انجام دادند رابطه معناداری بین رضایت از زندگی (شادکامی) و حکمرانی خوب کشف کرده‌اند (Helliwell, 2020).

با این توصیفات پرسش اصلی به‌طور روشن این است که، دولت‌ها چه نقشی در نیک‌زیستی و بهروزی شهروندان خود دارند؟ و چه الگویی از مداخله دولت قابل‌دفاع است؟ پاسخ به این پرسش‌ها با توجه به رویکردها متفاوت است. می‌توان دست‌کم چهار گونه دولت را با توجه به رویکردی که نسبت به رابطه دولت و نیک‌زیستی دارند بازشناسی کرد:

۱. **دولت بی‌طرف<sup>۲</sup>؛** که از هرگونه داوری درباره زندگی خوب پرهیز می‌کند.
۲. **دولت کمال‌گرای لیبرال<sup>۳</sup>؛** دخالت و حمایت از شکل‌های «معقول» زندگی برای رسیدن به زندگی خوب (با توجه به ارزش‌های لیبرالی).
۳. **دولت کمال‌گرای ایدئولوژیک یا اقتدارگرا<sup>۴</sup>؛** تحمیل الگوی فراگیر خاصی از زندگی خوب مبتنی بر خواست شخصی یا مبتنی بر یک ایدئولوژی.

1 . World Values Survey  
2 . neutral Stat  
3 . Liberal Perfectionist State  
4 . Ideological or Theocratic Perfectionist State

۴. دولت دغدغه‌مند نیک‌زیستی محور<sup>۱</sup>؛ به دنبال شناسایی تجربی و داده‌محور عوامل نیک‌زیستی و طراحی سیاست‌های عمومی برای تقویت آنهاست. می‌توانیم در این پژوهش این نوع دولت را دولت نیک‌زیستی محور بخوانیم.

در خلال مقاله ضمن معرفی و بررسی این چهار رویکرد و بررسی نقاط ضعف و قوت آنها کوشش می‌شود که با ارائه ادله مرتبط و استفاده از روش استنتاجی الگوی موجه‌تر را تشخیص دهیم. فرضیه اصلی ما در این پژوهش این است که دولت دغدغه‌مند (شماره ۴) در مواجهه با سه الگوی دیگر الگوی موجه‌تری است. در این راستا از روش استنتاج تحلیلی سود خواهیم جست.

### پیشینه پژوهش

نزدیک‌ترین کتابی که در مورد رابطه سیاست و نیک‌زیستی به فارسی برگردانده شده است، مربوط می‌شود به کتاب *سیاست شادکامی* اثر درک باک (۱۳۹۶) رئیس پیشین دانشگاه هاروارد که به بررسی نقش دولت‌ها در بهبود نیک‌زیستی شهروندان می‌پردازد. درک باک<sup>۲</sup> در این اثر از داده‌های تحقیقاتی استفاده می‌کند و به نقش دولت در افزایش کیفیت زندگی و بهزیستی شهروندان اشاره می‌کند. اما این کتاب بیشتر روی ایالات متحده متمرکز است و نه مقایسه الگوهای مختلف حکمرانی برای نیک‌زیستی شهروندان.

اثر دوم، کتاب مهم ریچارد لیارد<sup>۳</sup> به نام رفاه: علم و سیاست<sup>۴</sup> است (Layard, 2023) که هنوز به فارسی ترجمه نشده و بنیانی علمی برای سیاست‌گذاری مبتنی بر نیک‌زیستی به شمار می‌رود، بنابراین نوعی مدل حکومت دغدغه‌مند نسبت به نیک‌زیستی شهروندان را دنبال می‌کند. لیارد با بهره‌گیری از پژوهش‌های روان‌شناسی، علوم اعصاب، اقتصاد رفتاری و فلسفه اخلاق استدلال می‌کند که هدف اصلی سیاست‌گذاری عمومی باید بهبود بهروزی و نیک‌زیستی مردم باشد، نه صرفاً رشد اقتصادی یا آزادی. اما در این کتاب هم صرفاً بر یک الگوی سیاست‌گذاری اشاره می‌شود و بحث کاربردی است. نقطه تمایز این مقاله با کتاب لیارد در این است که در این پژوهش، تمرکز روی ارزیابی نظری مدل‌های مختلف دولت است.

کتاب دیگر *اقتصاد نیک‌زیستی: رویکرد توانمندی به شکوفایی*<sup>۵</sup> (Dalziel, 2018) به قلم پائول دالزیل<sup>۶</sup> است که با الهام از نظریه توانمندی‌های<sup>۷</sup> آمارتیا سن<sup>۸</sup> و مارتا نوسبام<sup>۹</sup> تلاش می‌کند بنیانی نظری و عملی بر اقتصاد نیک‌زیستی در سیاست‌گذاری عمومی فراهم کند. نویسندگان معتقدند که تمرکز سنتی اقتصاد بر تولید و مصرف کافی نیست و به جای آن باید بر توانمندی‌های واقعی مردم برای زندگی خوب تأکید کرد – یعنی اینکه مردم چه کارهایی می‌توانند انجام دهند و چه نوع زندگی‌هایی برایشان ممکن است. این کتاب می‌تواند به نظریه دولت دغدغه‌مند نزدیک باشد، یا حتی به دولت کمال‌گرای لیبرال، چراکه دولت را نهاد مشروعی می‌داند برای شکل دادن به محیطی که در آن شهروندان بتوانند توانمندی‌های خود را شکوفا کنند. برخلاف لیبرالیسم بی‌طرف، این رویکرد بر نقش توان‌افزای دولت در جهت زندگی خوب مردمان تأکید دارد.

### روش

1 . Wellbeing-Oriented state  
2 . Derek Bok  
3 . Richard Layard

۴ . این کتاب با عنوان Wellbeing: Science and Policy توسط انتشارات کمبریج منتشر شده است.

5 . Wellbeing Economics: The Capabilities Approach to Prosperity  
6 . Paul Dalziel  
7 . Capabilities Approach  
8 . Amartya Kumar Sen  
9 . Martha Nussbaum

روش به‌کارگرفته شده در این پژوهش، روش تحلیلی - استدلالی<sup>۱</sup> است که یکی از رایج‌ترین و معتبرترین روش‌ها در فلسفه سیاسی، اخلاق کاربردی و نظریه‌پردازی سیاست عمومی به شمار می‌رود. در این روش چند مرحله وجود دارد:

۱. تعریف دقیق و همه‌جانبه مفاهیم تا درک روشنی از قضیه به‌دست آمده و همه وجوه آن مشخص شود.
۲. آنگاه برای درک مواضع یا الگوهایی که وجود دارد استدلال‌های موافق به‌صورت منطقی طرح می‌شود. در این مرحله کوشش می‌شود استدلال‌های موافق برای هر دیدگاهی که در پژوهش وجود دارد طرح شود.
۳. پس آن دیدگاه‌های مخالف در قالب پاداستدلال‌ها، این استدلال‌ها را مورد چالش قرار می‌دهند و نکات چالش‌برانگیز آن را برمی‌شمارند. این کار نه تنها به بهبود دیدگاه کمک می‌کند بلکه طرح دیدگاه مخالف همواره پژوهش را از یکجانبه‌گرایی نجات می‌دهد.
۴. ارزیابی و مقایسه انتقادی الگوها بر اساس معیارهای انسجام درونی، کارآمدی اخلاقی و پیامدهای عملی به ما کمک می‌کند که دیدگاه‌های مختلف از چه عیاری برخوردارند و کدام نظریه یا موضع اندیشگی موجه‌تر است.

۵. در پایان با توجه به بحث‌ها و استدلال‌هایی که گفته شد از یک نظریه یا موضع به عنوان برابند سنجیده تحلیل‌ها دفاع می‌شود.

این روش برخلاف روش‌های توصیفی-تجربی، بر تحلیل منطقی مفاهیم و استدلال‌ها، مقایسه عقلانی دیدگاه‌های رقیب و شفاف‌سازی داورها تکیه دارد و در نهایت نظریه‌ای سازگارتر، منسجم‌تر و معقول‌تر ارائه می‌دهد. (Creswell, 2013; Beauchamp & Childress, 2013) که گاهی به آن روش فلسفه سیاسی تحلیلی هم می‌گویند. این روش شامل بازسازی منطقی استدلال‌های موافق و مخالف درباره مسئله‌ای هنجاری یا مفهومی، بررسی سازگاری درونی آنها، و داورها عقلانی برپایه اصول عقل سلیم و شهود اخلاقی است (Yanow & Schwartz, 2006).

### مبانی نظری و تعریف مفاهیم

در این پژوهش نیک‌زیستی به عنوان برگردان واژه Wellbeing انتخاب شده است. برای این واژه در فارسی معادل بهروزی و نیک‌بختی نیز به‌کار می‌رود. البته زندگی خوب، نیک‌زیستی، بهروزی، شادکامی، سعادت یا نیک‌بختی در دستگاه اندیشه متفکران مختلف با نام‌های متفاوتی بیان شده و بر مدلول‌های متفاوتی نیز دلالت دارد؛ بنابراین بی‌توجهی به مرزهای معنایی میان آنها می‌تواند موجب نتایج نادرستی شود. در یک نگاه کلی و بسیار مجمل می‌توان آنها را در چهار گروه بخش‌بندی کرد:

الف) «زندگی فضیلت‌مندانه» یا «اودایمونیا» در فلسفه کلاسیک یونان باستان که به شکوفایی فردی و اجتماعی توجه دارد و البته چیزی است فراتر از لذت که با اخلاق پیوند دارد. فردی که اخلاقی است، نیک‌زیست و نیک‌بخت است و از زندگی خود لذت می‌برد و شادکام است (ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۰۹۹؛ ب) «سعادت» در فلسفه اسلامی که با متافیزیک ارتباط دارد، اما تحت‌تأثیر فلسفه کلاسیک یونان باستان نیز هست؛ ج) «شادکامی»<sup>۲</sup> که در تاریخ فلسفه کلاسیک، نوعی از آن در فلسفه‌های اپیکوری قابل ردیابی است، اما در دوره مدرن، جرمی بنتام<sup>۳</sup> و جان استوارت میل<sup>۴</sup> را می‌توان از منادیان آن دانست. اصل بیشترین لذت برای بیشترین افراد و احساس رضایت و خوشی از معیارهای این رویکرد است؛ د) نیک‌زیستی یا بهروزی<sup>۵</sup>: رویکردی تعدیل‌یافته و بینارشته‌ای از شادکامی بنتامی است که با توجه به اخلاق، علم و سیاست بازسازی شده و بر همراهی دو بُعد خوبی و خوشی تأکید دارد (پورزکی، ۱۴۰۱: ۶۰-۶۱). در دهه‌های اخیر، مفهوم نیک‌زیستی وارد قلمرو سیاست‌گذاری عمومی و علوم اجتماعی کاربردی شده است. اقتصاددانانی چون ریچارد لیارد (Layard, 2023)

1. Analytical-Argumentative  
2. Happiness  
3. Jeremy Bentham  
4. John Stuart Mill  
5. Wellbeing

و روان‌شناسانی مانند اد دینر<sup>۱</sup> (Diener et al., 1999) کوشیده‌اند با بهره‌گیری از داده‌های تجربی، سنجه‌هایی برای نیک‌زیستی ارائه دهند. همزمان، نظریه توانمندی‌ها<sup>۲</sup> به‌ویژه با آثار آمارتیاسن (Sen, 1999) و مارتا نوسبام (Nussbaum, 2000) بر آن بوده است تا چهارچوبی برای ارزیابی نیک‌زیستی فراتر از درآمد و لذت پیشنهاد دهد.

با این تفصیل، به‌نظر می‌رسد همه این دال‌ها و مدلول‌های متفاوت را می‌توان ذیل عنوان نیک‌زیستی جمع نمود. وقتی فردی زندگی خوبی دارد، یعنی زندگی را به خوبی سپری می‌کند و از این موضوع احساس خوبی دارد. بنابراین احساس خوبی‌ای که هر فرد احساس می‌کند، مهم‌ترین معیار نیک‌زیستی یک فرد است. در اینکه نهایتاً انسان خواهان یک زندگی خوب<sup>۳</sup> است، کمتر شک و شبهه‌ای وجود دارد و به نوعی شاهد نوعی اشتراک شهودی هستیم. آنچه محل اختلاف است، محتوای این زندگی خوب و راه‌های رسیدن به آن است.

دانیل کانمن و لیچارد لیارد مجموعه‌ای از عوامل را بر نیک‌زیستی افراد موثر می‌دانند:

**(الف) عوامل ذهنی:** همچون ارزش‌های زندگی (مثل باور به خدا، یک فلسفه یا آیین خاص)، احساس معناداری زندگی (شرکت در فعالیتی معنابخش و غرقگی در آن)، ژنتیک، خلق‌وخو و وضعیت روانی (طرزتلقی مثبت‌گرایانه، صلح درونی و بیرونی، هماهنگی با کل، پذیرش و آرامش).

**(ب) عوامل عینی:** همچون وضع مالی و درآمد، شغل و امنیت شغلی، وضعیت خانوادگی و ارتباطات دوستانه، سلامت، وضعیت حکمرانی و دولت (که شامل صلح، کارآمدی، عدم فساد، وضعیت دموکراسی و مشارکت مردمی است) (لیارد، ۱۴۰۳: ۶۷-۷۷).

**نسبت میان دولت و نیک‌زیستی:** در طول تاریخ فلسفه سیاسی، این نسبت فراز و فرودهایی داشته است. در فلسفه کلاسیک، افلاطون و ارسطو، با وجود تفاوت‌ها، نظریه‌هایی جامع درباره زندگی خوب داشتند که پیوندی ناگسستنی با سیاست و دولت برقرار می‌کرد. افلاطون در جمهوری، غایت سیاست را پرورش جان‌های نیکو و برقرار ساختن عدالت می‌داند (افلاطون، ۱۳۸۰). ارسطو نیز در اخلاق نیکوماخوس، نیک‌زیستی (اودایمونیا) را غایت نهایی انسان و هدف دولت می‌شمارد؛ امری که جز در زندگی جمعی و سیاسی به دست نمی‌آید، به باور او «باید دید غایت دانش سیاست چیست و برترین خیری که از طریق عمل می‌توان بدان دست یافت کدام است؟ در نام این خیر بیشتر مردمان همدستانند و همه از عوام‌الناس تا نخبگان و تربیت‌یافتگان آن را نیک‌بختی می‌دانند» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۷).

اما در سنت لیبرال مدرن، به‌ویژه پس از هابز، لاک و کانت، دولت از تعیین مصداق زندگی خوب پرهیز می‌کند و بیشتر نقش پاسدار امنیت، نظم و در نهایت حقوق و آزادی‌های فردی را ایفا می‌کند. این چرخش موجب شد که نظریه‌های نیک‌زیستی بیشتر به قلمرو اخلاق فردی و روان‌شناسی رانده شود. با این وجود، در دهه‌های اخیر، بازگشت این مفهوم به نظریه سیاسی و سیاست‌گذاری عمومی را شاهدیم. امروزه، در این واگشت هنجاری، برخی از مهم‌ترین فیلسوفان، زندگی خوب و شادکامی را غایت زندگی انسان می‌شمارند. رابرت تلیس<sup>۴</sup> می‌گوید: اگر از انسان دلیل هر یک از کارهایش را در طول زندگی بپرسی، در در نهایت چنین پاسخ می‌دهد که می‌خواهد به شادکامی برسد و زندگی خوبی داشته باشد. اما زمانی که از انسان بپرسی چرا می‌خواهی زندگی خوبی داشته باشی و سعادت‌مند باشی، نمی‌تواند پاسخی بیابد. انسان می‌خواهد شادکام باشد و زندگی خوبی داشته باشد، چون این غایت نهایی و امری شهودی است (Cahn and Vitrano, 2015: X). این غایتی بوده که انسان از دیرباز، در هر سنت فکری یا دینی، و در هر زمان و مکانی جویای آن بوده است.

از این‌رو چه چیز بیش از نیک‌زیستی شایسته آن است که غایت نه تنها فلسفه، که حتی سیاست باشد؟ ما در این پژوهش خواهیم کوشید که پنج رویکرد مهم معاصر را نسبت به دولت و نیک‌زیستی ارزیابی و ارزیابی کنیم. پیش‌فرض پژوهش این است که هرچند بخشی از نیک‌زیستی فردی و روانی به شمار می‌رود، اما بخش مهمی از آن نیز اجتماعی و سیاسی است. به‌سختی دیگر، شکل و عملکرد دولت‌ها در نیک‌بختی

1. Ed Diener  
2. capabilities  
3. Good life  
4. Robert B. Talisse

شهروندان مؤثر است. در این راستا با معرفی رویکردهای گوناگون درباره نسبت میان دولت و نیک‌زیستی شهروندان، بر رویکرد دولت دغدغه‌مند متمرکز خواهیم شد.

### پنج الگوی نظری درباره نسبت دولت و نیک‌زیستی

اگر از پنج الگوی اصلی نظری درباره نسبت دولت و نیک‌زیستی سخن به‌میان می‌آوریم، بدان معنا نیست که این یک حصر منطقی است و این است و جز این نیست. به سخن دیگر، به این معنا نیست که بیشتر یا کمتر از این تعداد الگو نمی‌توان تشخیص داد؛ بلکه نوعی حصر استقرایی است. به این معنا که این یک تقسیم‌بندی است که رایج‌ترین الگوهای دولت‌ها را که در این زمان مطرح است دربر می‌گیرد و ممکن است الگوهای بیشتری نیز وجود داشته باشد.

#### الگوی نخست: دولت بی‌طرف<sup>۱</sup>

دولت بی‌طرف، آن‌گونه که در سنت لیبرالیسم سیاسی شناخته می‌شود، دولتی است که از مداخله در داورهای مربوط به چیستی «زندگی خوب» پرهیز می‌کند. استدلال‌های جانب‌داران این نوع دولت را از چند منظر قابل تأمل است:

۱. کارل پوپر را می‌توان از مهم‌ترین هواخواهان نگرش «دولت بی‌طرف» دست‌کم در معنای ضدمداخله‌گر در سده بیستم دانست که در کتاب جامعه‌باز و دشمنانش به شدت با هرگونه مهندسی اجتماعی یوتوپیایی<sup>۲</sup> یا تلاش برای تحمیل تصویر خاصی از زندگی خوب، سعادت یا نیک‌زیستی بر جامعه مخالفت می‌کرد. سعادت یا بهروزی فرد، ربطی به دولت ندارد (پوپر، ۱۴۰۳). در این الگو که مبتنی بر ایده کثرت‌گرایی اخلاقی و تنوع معقول در جوامع آزاد است، دولت نباید در مقام داور زندگی‌های خوب ظاهر شود و ایده‌آل‌های نیک‌زیستی را تعریف و معرفی و تحمیل کند، بلکه باید بی‌طرفی خود را در برابر دیدگاه‌های رقیب حفظ کند و صرفاً چهارچوبی عادلانه برای همزیستی فراهم کند. استدلال پوپر این است که دولت‌های مداخله‌گر با اتکا به نوعی کمال‌گرایی فلسفی یا تاریخی، آزادی فردی را قربانی نوعی هدف تمامیت‌خواه می‌کنند. او ضمن نقد افلاطون، هگل و مارکس، هشدار می‌دهد که تلاش برای طراحی و تحقق جامعه‌ای ایده‌آل، به سرکوب، خشونت و از میان رفتن گفت‌گویی عقلانی می‌انجامد.

۲. جان رالز، در هواخواهی از این رویکرد استدلال می‌کند که اصول عدالت باید مستقل از تلقی خاصی از زندگی خوب باشند و در عوض، بر مبنای توافق معقول میان شهروندان آزاد و برابر در یک جامعه دموکراتیک استوار شوند (Rawls, 1993). در این نگاه، نهادهای پایه‌ای جامعه نباید به سود یا زیان هیچ تلقی خاصی از زندگی خوب، سیاست‌گذاری کنند. کار دولت، هرچه باشد، این نیست که شهروندان به سمت و سوی بهروزی از منظر خاصی برساند.

۳. چارلز لارمور<sup>۳</sup> (Larmore, 1996) نیز با تأکید بر «احترام به خودمختاری افراد» استدلال می‌کند که دولت نمی‌تواند به‌درستی نقش هدایت‌گر زندگی اخلاقی یا نیک‌زیستی مردم را بر عهده گیرد، زیرا چنین نقشی ناقض اصل آزادی و احترام به عقلانیت اخلاقی شهروندان است. در این دیدگاه، خیر عمومی نه از طریق ترویج خیر خاص، بلکه از طریق حفظ عدالت، آزادی و نظم اجتماعی حاصل می‌شود. بر این اساس، دولت تنها می‌تواند در مواردی چون آموزش عمومی، امنیت و توزیع برابر فرصت‌ها دخالت کند، اما حق ندارد اشکال خاصی از شکوفایی انسانی را برتر بداند یا ترویج کند. زیرا هر تحمیلی به معنای تحمیل یک ایدئولوژی یا رویکرد خاص است.

#### پاداستدلال‌ها

۱. منتقدان رویکرد دولت بی‌طرف استدلال می‌کنند که بی‌طرفی کامل در عمل ممکن نیست، زیرا هر سیاستی – ولو در ظاهر خنثی – به نحوی ارزش‌های خاصی را تقویت یا تضعیف می‌کند. همچنین، بی‌تفاوتی دولت به عوامل مؤثر در نیک‌زیستی ممکن است به بازتولید نابرابری‌ها در نیک‌زیستی و ناتوانی در حمایت مثبت از گروه‌های فرودست بینجامد (Macintyre, 1984; Sandel, 1982).

1. Neutral State  
2. Utopian social engineering  
3. Charles Larmore

۲. یکی از مهم‌ترین نقدهای وارد بر ایده دولت بی‌طرف از سوی مایکل سندل<sup>۱</sup>، نماینده برجسته سنت جمهوری‌خواه و منتقد «لیبرالیسم خام» ارائه شده است. به باور او، لیبرالیسم مبتنی بر بی‌طرفی نسبت به تلقی‌های گوناگون از خیر، دیدگاهی غیرواقع‌گرایانه نسبت به هویت فردی دارد. سندل استدلال می‌کند که افراد، «خودهای متعدد»<sup>۲</sup> اند، نه اتم‌های منزوی فارغ از پیوندهای اخلاقی و اجتماعی. از این‌رو، دولت نمی‌تواند و نباید نسبت به ارزش‌هایی که در بنیان هویت شهروندان نهفته‌اند بی‌اعتنا باشد. بی‌طرفی دولت نسبت به فهم‌های رقیب از نیک‌زیستی، در واقع به معنای ترجیح ضمنی نوعی فردگرایی لیبرال است و بنابراین خود نوعی داوری ارزشی پنهان را در بر دارد (Sandel, 1982).

همچنین، جوزف راز<sup>۳</sup>، فیلسوف لیبرال اما کمال‌گرای بریتانیایی، نشان می‌دهد که دولت برای پاسداشت خودآیینی، ناگزیر از ترویج برخی ارزش‌هاست. او در اثر مهم خود *اخلاق آزادی* استدلال می‌کند که خودآیینی تنها زمانی محقق می‌شود که فرد در میان گزینه‌هایی ارزشمند و معنادار دست به انتخاب بزند. به تعبیر او، «خودآیینی نیازمند وجود امکان‌های عینی خوب» است؛ بنابراین، دولت اگر بخواهد از خودآیینی شهروندان پاسداری کند، باید شرایطی فراهم آورد که در آن، گزینه‌های ارزشمند در دسترس باشند. این دیدگاه، با تصور دولت بی‌طرفی که از ارزیابی ارزشی گزینه‌ها پرهیز می‌کند، ناسازگار است و در عوض، نوعی دولت دغدغه‌مند را می‌طلبد (Raz, 1986).

۳. از سوی دیگر، مارتا نوسبام، با تکیه بر نظریه «توانمندی‌ها»، نگاهی کاملاً متفاوت به نقش دولت در تأمین نیک‌زیستی ارائه می‌دهد. او معتقد است که دولت‌ها موظف‌اند حداقلی از توانمندی‌های اساسی انسانی از جمله سلامت، آموزش، کرامت و توانایی درگیر شدن در فعالیت‌های معنادار را برای همگان تضمین کنند. به باور او، این توانمندی‌ها بخشی از آن چیزی‌اند که زندگی انسانی را شایسته و کامل می‌سازد و بی‌تفاوتی دولت نسبت به آن‌ها، به معنای چشم‌پوشی از عدالت انسانی است. چنین دیدگاهی دولت را صرفاً نگهبان آزادی منفی نمی‌داند، بلکه آن را مسئول ارتقای شرایطی می‌داند که شهروندان بتوانند به شکوفایی برسند (Nussbaum, 2011).

## الگوی دوم: دولت کمال‌گرای لیبرال

الگوی دولت کمال‌گرای لیبرال با این مقدمه آغاز می‌شود که «دولت می‌تواند، و گاه باید، از اشکال معقول و انسانی زندگی خوب حمایت کند». این دیدگاه، برخلاف لیبرالیسم بی‌طرف، باور دارد که دولت می‌تواند با ملاحظات اخلاقی خردمندانه، نقش فعالی در ترویج نیک‌زیستی ایفا کند. مهم‌ترین استدلال‌های هواداران این الگو این است:

۱. خودآیینی<sup>۴</sup> بدون شرایط اجتماعی و نهادی مناسب برای انتخاب‌های معنادار بی‌معناست. دولت باید شرایط شکوفایی انسان‌ها را فعالانه فراهم کند، از جمله از راه پشتیبانی از فعالیت‌ها، نهادها و سبک‌های زندگی‌ای که خودآیینی و رشد شخصی را امکان‌پذیر می‌سازند. جوزف راز (Raz, 1986) از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این رویکرد است. وی مفهوم «کمال‌گرایی غیراقتدارگرا» را در دفاع از این الگوی مطرح پیش می‌کشد که به معنای پشتیبانی دولت از خیر انسانی، مبتنی بر حقوق بشر است. دولت باید به افراد کمک کند که به بهروزی و نیک‌زیستی برسند. آن هم نه با عدم مداخله؛ برعکس با مداخله مثبت و فراهم آوردن بستر و زمینه، به آنها امکان‌ها و جایگزین‌های درست را نشان دهد.

۲. ویلیام گلستون<sup>۵</sup> (Galston, 2002) نیز از کمال‌گرایی لیبرال جانبداری می‌کند، البته استدلال او با پشتیبانی از تنوع شیوه‌های زندگی نیز همراه است. به نظر او، دولت می‌تواند و باید از ارزش‌های انسانی پایه چون خرد، دوستی، هنر و مشارکت سیاسی حمایت کند، اما در عین حال باید به تنوع فرهنگی و انتخاب‌های فردی ارج بگذارد. گلستون این مدل را به‌مثابه تعادلی میان ارزش‌مداری و تساهل‌شناسایی می‌کند.

۳. استدلال جورج شر<sup>۶</sup> (Sher, 1997) در دفاع از کمال‌گرایی لیبرال این است که بی‌طرفی ارزشی، نه ممکن است و نه مطلوب. او تأکید دارد که دولت نمی‌تواند از داوری در مورد ارزش‌ها بگریزد و باید از آن دسته ارزش‌هایی که به نیک‌زیستی انسانی کمک می‌کنند، پشتیبانی کند؛ ولو این امر به‌نوعی ترجیح ارزشی بینجامد.

1. Michael J. Sandel  
2. Encumbered Selves  
3. Joseph Raz  
4. Autonomy  
5. William Arthur Galston  
6. George Sher

صلح‌خواهی، نفی خشونت، آزادی و خودآیینی، یا پاسداشت کرامت انسانی و دموکراسی، ارزش‌هایی نیستند که به فرهنگ، فلسفه یا نژاد خاصی مربوط باشد. اینها ارزش‌های معقوله هستند که هر فرد یا جامعه‌ای برای رسیدن به نیک‌زیستی به آنها نیاز دارد.

### پاداستدلال:

۱. لیبرالیسم تک‌آوا: منتقدان این رویکرد بر این باورند که هرگونه ارج‌گزاری ارزشی—حتی به نفع ارزش‌های به‌ظاهر معقول، چه‌بسا به قیّم‌آبی و پدرسالاری<sup>۲</sup> بیانجامد. در نتیجه آزادی فردی، خودآیینی، احترام به احساس و خواست فردی، و تنوع شیوه‌های نیک‌زیستی قربانی نوعی تصور خاص از نیک‌زیستی خواهد شد. زیرا این دولت است که تشخیص خواهد داد کدام خیر، خیر برتر است و به بهروزی و شادکامی فرد خواهد انجامید. همان‌طور که پیشتر گفتیم، پوپر از جمله مهمترین منتقدان این نوع دولت‌ها و فلسفه‌های پشتیبان آنها بود. این نگرانی زمانی پررنگ‌تر می‌شود که دولت‌ها در جوامع چندفرهنگی بخواهند به‌نحوی از الگوهای خاص زندگی خوب پشتیبانی کنند و ناخواسته به حاشیه راندن فرهنگ‌های اقلیت دامن بزنند (Kymlicka, 1995).

۲. نیک‌زیستی پیروانه به جای نیک‌زیستی بالغانه: از مهمترین منتقدان کمال‌گرایی سیاسی و اساساً هر نوع سیاستی که به نام تحقق «خیر برتر» بخواهد آزادی فردی را در انتخاب مسیر بهروزی محدود کنند، آیزایا برلین<sup>۳</sup> فیلسوف لیبرال قرن بیستم است. او این نگرانی را به‌ویژه در مقاله معروفش «دو مفهوم آزادی»<sup>۴</sup> مطرح می‌کند. او میان آزادی منفی (آزادی از مداخله) و آزادی مثبت (آزادی در امکان تحقق) تفاوت قائل شده و هشدار می‌دهد که آزادی مثبت، اگر به ابزاری در دست دولت کمال‌گرا بدل شود، می‌تواند به توجیه سلطه، اجبار و سرکوب شهروندان بیانجامد. به باور او، وقتی دولت به نام «آزادی واقعی» یا «خودتحقق‌بخشی» افراد یا شادکامی و بهروزی، خواسته‌های کنونی آنها را نادیده بگیرد و به‌سان کودکی به اجبار آنها را به چیزی که «باید بخواهند» یا چیزی که «باید باشند» سوق دهد، در مسیر خطرناک اقتدارگرایی گام می‌نهد (Berlin, 1969).

بنابراین منتقدان بر این نظرند که کمال‌گرایی لیبرال یکی از چهره‌های اصلاح‌شده اقتدارگرایی ایدئولوژیک با قامتی آراسته است.

### الگوی سوم: دولت‌های کمال‌گرای اقتدارگرا یا ایدئولوژیک<sup>۵</sup>

دولت‌هایی هستند که براساس ایدئولوژی فراگیر — چه قومی، چه طبقاتی، چه دینی و چه فلسفی— مدعی‌اند نیک‌ی و خیر انسانی را بهتر از خود شهروندان می‌فهمند و از این‌رو وظیفه خود می‌دانند که افراد را ولو به زور به آن «خیر برتر» هدایت کنند. این دولت‌ها مدعی‌اند که هدف‌شان نیک‌زیستی راستین انسان‌هاست؛ اما چون نیک‌زیستی را براساس یک ایدئولوژی خاص تعریف می‌کنند، حق تعیین شکل زندگی خوب را از فرد می‌گیرند. بنابراین، نیک‌زیستی در این نظام‌ها بیشتر به معنای تحقق ایدئولوژی است، نه رضایت‌مندی، شادکامی یا شکوفایی فردی.

### استدلال‌های اصلی این دولت‌ها برای مداخله:

۱. مردم خیر راستین خود را نمی‌شناسند: انسان اسیر غرایز، منافع و احساسات است. لذا مدافعان این دیدگاه بر این باورند که توده مردم اغلب گمراه‌اند، فریب لذت‌های زودگذر را می‌خورند یا توان تشخیص خیر راستین را ندارند. این باور در فلسفه سیاسی ریشه در سنت افلاطونی دارد؛ جایی که فیلسوف شاه به سبب عقل برترش، مأمور هدایت مردم است. هگل ادامه دهنده این سنت فکری در فلسفه سیاسی معاصر است و مدعی است که دولت می‌تواند تبلور عقل برتر و عقل کامل باشد؛ و البته دولت‌های ایدئولوژیک نماد و جلوه این برداشت‌اند.

۲. نیک‌زیستی فرد در هماهنگی با کل است. سعادت راستین تنها وقتی پدید می‌آید که فرد خود را وقف هدف کلان جامعه کند. به این شکل سعادت کل در واقع یعنی سعادت جزء. اگر کل بدن سلامت و تندرست باشد حتی اگر جزئی از آن بنا به هدف والاتر بقای، کل آسیب ببیند، ولو نابود شود، مهم نیست. غایت، بقای کلیت ارگان‌هاست و نه یک سلول. به نوعی نیک‌زیستی یعنی فنا شدن در کل، یا در ایدئولوژی. روسو با مفهوم اراده

1. monistic liberalism

2. paternalism

3. Isaiah Berlin

4. Two Concepts of Liberty

5. Authoritarian or Ideological Perfectionist States

عمومی به این طرز تلقی نزدیک می‌شود، اما نمونه بارز این نگاه را می‌توان در دولت‌های مارکسیستی دید که سعادت فرد را در رهایی طبقه و در نهایت ساختن جامعه بی‌طبقه معنا می‌کردند.

۳. پی‌جویی نیک‌زیستی یا شادکامی فرد به‌شکل فردی می‌تواند به بی‌بندوباری و در نهایت مانعی برای نیک‌زیستی بدل شود. پی‌جویی به‌روزی فردی اگر بدون هدایت ارزشی باشد، ممکن است به آنازشی، بی‌نظمی، فساد، توحش و خشونت یا ابتذال منتهی شود. بنابراین، برای پاسداری از ارزش‌های اخلاقی یا سنتی باید فرد توسط دولت هدایت شود. در اینجا اصلاً نیک‌زیستی فرد غایت و هدف دولت شمرده نمی‌شود؛ بلکه ممکن است نظم، امنیت، تحقق ایدئولوژی غایت باشد.

#### پاداستدلال‌ها:

۱. تحمیل یک تلقی خاص از زندگی خوب، ولو با نیت خیرخواهانه، به‌ناگزیر به سرکوب تنوع، حذف آواهای مخالف و نادیده گرفتن کرامت اخلاقی انسان‌ها می‌انجامد. وقتی دولت خود را عقل کل می‌پندارد و به نام رهایی، فضیلت، سعادت یا حتی شادکامی و به‌روزی تنها یک مسیر خاص را مجاز می‌شمارد، راه برای توجیه خشونت و سلطه هموار می‌شود. به تعبیر آیزیا برلین «مردمی که به زور به بهشت برده می‌شوند، اغلب در دوزخ بیدار می‌شوند» (Berlin, 1969). بنابراین به‌منظر می‌رسد که نظریه دارای ناسازگاری درونی و بیرونی است. یعنی قرار است فرد یا شهروند سعادت‌مند شود. اما چه‌بسا که لازم است قربانی شود یا حتی احساس بدبختی کند. اما این از نظر این نظریه مهم نیست. بنابراین به‌منظر می‌رسد از لحاظ انسجام و سازگاری منطقی با مشکل روبه‌روست.

۲. فرض بنیادین دولت‌های ایدئولوژیک که یک خیر قطعی و بری از شک و شبهه و پرسش را معرفی می‌کنند این است که نیک‌زیستی، امری روشن و یگانه است. در صورتی که خیرهای انسانی مثل عدالت و آزادی، امنیت و آزادی، عشق و حقیقت چه‌بسا گونه‌گون و گاه رودرروی هم باشند، همگی در زمره ارزش‌هایی اصیل هستند. اما تحقق هم‌زمان آنها شاید همیشه ممکن نباشد. هرکوششی برای تحمیل یک برداشت کلی از به‌روزی، به‌جای اینکه زمینه‌ساز شکوفایی باشد، دولت را به «معمار سرنوشت» بدل می‌کند (Gray, 1995: 66-69).

۳. معماران سرنوشت معمولاً خودآیینی<sup>۱</sup> (خودفرمانروایی یا خودسروری) فردی را نابود می‌کنند و خودآیینی یکی از ملزومات نیک‌زیستی است (پورزکی، ۱۴۰۱: ۸۲). به سخن دیگر، عقل شهودی و معرفت پذیرفته شده انسانی به ما می‌گوید که حداقل یکی از شروطی که ما براساس آن زندگی‌ای را برای خودمان زندگی خوب می‌خوانیم این است که آن زندگی، زندگی ما باشد؛ نه اینکه یک زندگی تحمیلی از سوی یک فرد، نهاد یا سازمانی دیگر. بنابراین یک دولت ایدئولوژیک یا اقتدارگرا با نابود کردن خودآیینی فردی در واقع مانع نیک‌زیستی فرد می‌شود.

حال که استدلال‌ها و پاداستدلال‌های سه رویکرد متفاوت از ربط و نسبت دولت و نیک‌زیستی را بررسی کردیم، پرسش این است پس کدام الگو موجه‌تر است؟ الگوی دیگری وجود دارد که چنین می‌نماید که بهتر می‌تواند در برابر پاداستدلال‌ها تاب بیاورد: دولت نیک‌زیستی محور.

#### الگوی چهارم: دولت دغدغه‌مند یا نیک‌زیستی محور<sup>۲</sup>

الگوی دولت نیک‌زیستی‌محور بر این بنیاد استوار است که دولت‌ها و نحوه حکمرانی آنها در شادکامی و نیک‌زیستی شهروندان بسیار تأثیرگذار است. این یافته با انجام پژوهش‌های پیمایشی و داده‌محور قابل مشاهده است. درست است که عوامل مختلف فردی همچون ژن‌ها، درآمد، وضعیت شغلی، تندرستی، خانواده و معناداری زندگی بر شاخص شادکامی و به‌روزی تأثیر می‌گذارد، اما کیفیت بیشتر حتی همین عوامل به‌ظاهر فردی نیز توسط ساختارهای کلان‌تر جامعه شکل می‌گیرند (Layard, 2005: 263).

بنابراین این رویکرد از بی‌طرفی ارزشی لیبرالیسم کلاسیک فراتر می‌رود، اما همچون کمال‌گرایی لیبرال یا ایدئولوژیک، به تحمیل سبک زندگی نمی‌انجامد. در این الگو، سیاست‌گذاری عمومی باید بر اساس شواهد علمی و درک میان‌رشته‌ای از آنچه برای انسان‌های آن جامعه خوب است، طراحی شود. با توجه به فرضیه این پژوهش (که این الگو نسبت به سایر الگوها موجه‌تر است) با تفصیل بیشتری به این الگو خواهیم پرداخت.

#### بنیان‌های نظری و معرفتی

1. Autonomy  
2. Wellbeing-Oriented State

دولت نیک‌زیستی‌محور ریشه در آثار بنتام دارد؛ اما در دوره معاصر از سوی متفکران مطرح ویرایش و اصلاح شده است. ایده دولت دغدغه‌مند در هم‌نشینی فلسفه سیاسی با فلسفه اخلاق، اقتصاد رفتاری، روان‌شناسی مثبت‌گرا، و شاخه‌های نوین علوم اجتماعی پدید آمده است. این رویکرد می‌کوشد با استفاده از داده‌های تجربی به سنجش، تبیین و تقویت عوامل مؤثر بر بهروزی انسان بپردازد. نظریه‌پردازانی چون ریچارد لیارد (Layard, 2005; 2023)، پل دولان (Dolan, 2014) و مارتا نوسبام (Nussbaum, 2011) از پیشگامان این دیدگاه هستند. نکته محوری این رویکرد این است که نیک‌زیستی می‌بایست محور و معیار سیاست باشد. لیارد در کتاب شادکامی: درس‌هایی از یک علم جدید<sup>۱</sup> ضمن ادای دین خود به بنتام و فلسفه او، استدلال می‌کند که هدف سیاست عمومی باید بیشینه‌سازی بیشترین شادکامی برای بیشترین مردم باشد؛ و این امر نه تنها ممکن، بلکه اخلاقاً موجه است. لیارد دیدگاه بنتام را پرورش می‌دهد و ضمن ویرایش آن می‌نویسد که شاخص‌های مرسوم اقتصادی نظیر تولید ناخالص داخلی، نمی‌توانند تصویر دقیقی از بهروزی و نیک‌زیستی انسان ارائه دهند و باید با سنجش‌های بهروزی ذهنی جایگزین یا تکمیل شوند.

لیارد در کتاب دیگر خود با نام رفاه: علم و سیاست<sup>۲</sup> نیز چهارچوبی بین‌رشته‌ای برای سیاست‌گذاری نیک‌زیستی ارائه می‌دهد که از سنجش شادی، سلامت روان، کیفیت روابط اجتماعی و معنا در زندگی بهره می‌برد. دو استدلال عمده در این رویکرد وجود دارد:

### استدلال نخست

برخی نابرابری‌ها برای رسیدن به نیک‌زیستی افراد تنها با پادرمیانی دولت قابل کاهش‌اند. در جوامع مدرن، نابرابری نیک‌زیستی نه‌تنها ناشی از فقر مالی، بلکه از توزیع نابرابر فرصت‌ها، سلامت جسمی و روانی، روابط اجتماعی مبتنی بر رقابت به‌جای همکاری، معنا و هدف در زندگی پدید می‌آید. اگر دولت خود را نسبت به این جنبه‌ها بی‌طرف بداند (همانند دولت لیبرال بی‌طرف)، در عمل به بازتولید و تثبیت این نابرابری‌ها کمک می‌کند. پژوهش‌های ریچارد ویلکینسون<sup>۳</sup> و کیت پیکت<sup>۴</sup> در کتاب معروفشان<sup>۵</sup> نشان می‌دهد که نابرابری اقتصادی و اجتماعی، رابطه مستقیم با کاهش شادی، سلامت روان و اعتماد اجتماعی دارد، حتی در جوامع ثروتمند. سیاست‌های رفاهی و نیک‌زیستی‌محور می‌توانند این شکاف‌ها را کم کنند. مارتا نوسبام و آمارتیا سن با رویکرد «توانمندی‌ها» استدلال می‌کنند که وظیفه دولت است که شرایط زندگی ارجمندانه را برای همگان فراهم آورد (Nussbaum, 2011). این استدلال به معنای آن است که دولت نمی‌تواند به بهانه بی‌طرفی، نسبت به بهروزی انسان‌ها بی‌تفاوت باشد.

### استدلال دوم

داده‌های علمی و تجربی، پایه‌ای علمی - و نه ایدئولوژیک، یا ارزشی - برای پادرمیانی و مداخله دولت می‌سازند. امروزه به یاری علوم مختلف این توان و امکان به‌وجود آمده است که شادکامی و نیک‌زیستی انسان‌ها را با شاخص‌ها و معیارهای واقعی و عینی بسنجیم. برخلاف دولت‌های کمال‌گرای سنتی لیبرال، یا دولت‌های ایدئولوژیک که زندگی خوب را بر پایه ارزش‌های لیبرالی یا دینی یا ایدئولوژیک خاص تعریف می‌کردند، دولت دغدغه‌مند بر پایه داده‌های علمی و بین‌ذهنی درباره نیک‌زیستی عمل می‌کنند. این امر به دولت اجازه می‌دهد بدون تحمیل سلیقه خاص، به یاری روش‌های پیمایشی، مصاحبه‌ای و نظرسنجی رضایت و خشنودی فرد را بسنجند و به داده‌های مطمئنی دست یابد و به بهبود زندگی مردم کمک کند. پژوهش‌ها و سیاست‌گذاری‌هایی که در انگلستان، نیوزیلند، اسکاتلند و کشورهای اسکاندیناوی بر پایه شاخص‌های بهروزی<sup>۶</sup> طراحی شده‌اند، نشان می‌دهند که می‌توان سیاست‌گذاری عمومی را بر بنیاد شواهد مبتنی بر عوامل مؤثر بر شادی، رضایت از زندگی و سلامت روان شکل داد (Layard, 2023; Dolan, 2014).

مثلاً اگر داده‌ها نشان دهند که عواملی چون امنیت شغلی، روابط اجتماعی، و سلامت روان بیش از پیشینه کردنی درآمد صرف در نیک‌زیستی نقش دارند، نادیده‌گرفتن آن‌ها از سوی دولت، چشم‌پوشی از مسئولیت اخلاقی است. یا لیارد نشان می‌دهد اکنون - حداقل در پاره‌ای کشورهای - دیگر از عصر کمیابی‌های قرون پیشین گذشته‌ایم، از این رو داده‌ها نشان می‌دهند همکاری و تعاون، احترام اعتبار بیش از رقابت و تلاش

1. Happiness: Lessons from a New Science (2005)
2. Wellbeing: Science and Policy (2023)
3. Richard G. Wilkinson
4. Kate Pickett
5. The Spirit Level (2010)
6. wellbeing indicators

مستمر برای کسب سود و درآمد بیشتر می‌تواند به آرامش، و احساس شادکامی فردی بیانجامد. پس سیاست‌گذاری‌ها باید به شکلی باشد که تعامل و همکاری بیشتر پاداش بگیرد تا رقابت. چرا؟ چون دیگر بیشینه کردن تولید ناخالص ملی هدف سیاست نباید باشد، بلکه تولید ناخالص شادکامی و بهروزی است که غایت سیاست است (لیارد، ۱۴۰۳: ۱۰۲).

### پاداستدلال‌ها در برابر الگوی دولت دغدغه‌مند

در برابر استدلال‌های فوق‌الذکر ایرادهایی گرفته می‌شود. منتقدان در پاداستدلال‌ها می‌پرسند کدام نیک‌زیستی؟ و بر اساس کدام معیارها؟ و هشدار می‌دهند که دولت، حتی با نیت خیر، ممکن است در تعقیب یک مدل خاص از بهروزی، به حوزه انتخاب‌های شخصی تجاوز کند یا این سیاست‌ها، به نهادینه‌سازی نوعی «خوشبختی/ شادکامی اجباری»<sup>۱</sup> یا «نیک‌زیستی تحمیلی»<sup>۲</sup> بیانجامد. اصطلاح نیک‌زیستی اجباری گاه در انتقاد از دولت دغدغه‌مند یا دولت کمال‌گرایی لیبرال به‌کار می‌رود. در همین راستا سارا احمد در کتاب خود<sup>۳</sup> این اصطلاح را در نقد ایدئولوژی شادی به‌کار می‌برد (Ahmed, 2010). او تأکید دارد که مطالبه دائمی شادی یا نیک‌بختی می‌تواند ابزار سرکوب ناراضیان، یا کسانی باشد که در اقلیت‌اند. به باور او شادی می‌تواند بدل به یک هنجار فرهنگی شود که نارضایتی را سرکوب می‌کند. یعنی انسانی که ابراز ناخشنودی و نارضایتی می‌کند، به شکل پیش‌فرض به‌عنوان انسانی همیشه دلخور، بهانه‌جو، سمی، جامعه‌ستیز، یا افسرده طرد و منزوی شود. به باور منتقدانی همچون اوا ایلوز<sup>۴</sup> و ادگار کاباناس<sup>۵</sup>، در کتاب *شادی سالاری*<sup>۶</sup> این سیاست‌ها به‌نوبه خود می‌تواند منجر به اجبار شهروندان برای زیستن در بهشتی زمینی باشد! بهشتی که از منظر یک رویکرد خاص بهشت است. در بسط این نگاه، این ایده پیش‌کشیده می‌شود که چگونه ممکن است گفتمان نیک‌زیستی، خود به ابزاری برای کنترل اجتماعی، تنظیم فردیت و تضعیف مشارکت سیاسی تبدیل شود. جایی که شادی به جای اینکه یک حق باشد، تبدیل به وظیفه می‌شود. کسی که حس خوبی ندارد یا ناخشنود است خودش مقصر است (Cabanas & Illouz, 2018: 4).

وقتی این مفاهیم را در بستر دولت و سیاست عمومی به‌کار می‌گیریم، به پاداستدلالی می‌رسیم مبنی بر اینکه دخالت دولت در نیک‌زیستی اگر بدون رعایت تنوع ارزش‌ها و آزادی‌های فردی باشد، می‌تواند به شکل‌هایی از تحمیل نیک‌زیست‌پنداری اجباری یا «خوشبختی اجباری» بیانجامد—یعنی سیاستی که می‌کوشد مردم خود را به زور خوشبخت بدانند، یا به‌زور خوشبخت کند! یا احساس رضایت در آن‌ها ایجاد کند، ولو آنکه آن‌ها چنین نخواهند یا چنین احساسی نداشته باشند.

حتی میشل فوکو در مجموعه سخنرانی‌هایی که در کلژ دو فرانس داشت به مفاهیمی چون زیست سیاست<sup>۷</sup>، دولت‌مندی<sup>۸</sup>، و یا تکنولوژی‌های خود<sup>۹</sup> اشاره می‌کند. در نگاه فوکو دولت‌های مدرن دیگر فقط فرمان نمی‌رانند، بلکه زندگی را مدیریت می‌کنند—نه فقط بدن‌ها، بلکه روان‌ها، احساسات، و سبک‌های زیستن را. حتی نظام‌های نولیبرال پیشرفته هم با کمک روان‌شناسی، آموزش، تبلیغات و مراقبت‌های فردی، به افراد می‌آموزند که چگونه زندگی خوبی داشته باشند— نه از طریق اجبار مستقیم، بلکه از راه هنجارگذاری پنهان (Foucault, 63-65). 2008: او نشان می‌دهد که نولیبرالیسم چگونه فرد را به کارگزار نیک‌زیستی خود تبدیل می‌کند: فردی که موظف است خود را بهینه کند، شادی تولید کند، و اگر ناکام ماند، خود را سرزنش کند.

در این چهارچوب، شادی به ابزار حکمرانی بدل می‌شود. دولت یا بازار نمی‌گویند «شادباش!»، بلکه کاری می‌کنن که شاد بودن نشانه موفقیت و شهروندی خوب تلقی شود. اینجاست که نیک‌زیستی به‌جای آنکه هدفی انسانی باشد، به معیار نظارت و انطباق بدل می‌شود.

### پاسخ به پاداستدلال‌ها:

1. Forced Happiness
2. Mandatory Wellbeing
3. The Promise of Happiness
4. Eva Illouz
5. Edgar Cabanas
6. Manufacturing Happy Citizens
7. biopolitics
8. governmentality
9. technologies of the self

اما نظریه‌پردازان دولت دغدغه‌مند چه پاسخی به ایرادهای فوق دارند؟ کسانی همچون ریچارد لیارد که از دولت‌های دغدغه‌مند نیک‌زیستی محور دفاع می‌کنند، به‌خوبی آگاه‌اند که رویکردشان ممکن است متهم به شادکامی اجباری یا شادی‌سالاری شود. بنابراین در پاسخ برخی استدلال‌ها را ارائه می‌دهند:

۱. **خود خوشبخت‌پنداری اجباری، آیا ممکن است؟** به‌نظر می‌رسد چنین خطری چندان نادر است که می‌توان از آن چشم پوشید. چنان که پیشتر گفتیم، نیک‌زیستی مجموعه‌ای است از عوامل ذهنی و عینی. عوامل ذهنی یعنی احساس رضایت و آرامش که پیشترها قابل اندازه‌گیری و سنجش نبود، امروزه قابل پایش است. عوامل عینی همچون سلامت، برآورده شدن نیازهای فوری و فوتی، اوضاع خانوادگی، امنیت شغلی، احساس امنیت، صلح نیز قابل مشاهده و پایش است. بنابراین در نبود بخشی از این عوامل، درواقع نیک‌زیستی فرد با نقصان روبروست. چه او خود را خوشبخت بیندارد و چه نه.

۲. **دولت نیک‌زیستی محور بر شواهد علمی، و نه ارزش‌های یک فلسفه یا ایدئولوژی خاص تکیه دارد:** بخش بزرگی از ایرادات، که مربوط به خطر پدرسالاری و قیم‌آبی دولت است، نه‌تنها به‌طور مستقیم متوجه ایده مرکزی نظریه دولت دغدغه‌مند نیست، بلکه بیشتر متوجه دولت‌های کمال‌گرای لیبرالیستی است. دولت دغدغه‌مند بر داده‌ها و علوم تجربی (مثل روان‌شناسی، علوم مغزشناسی، علوم رفتاری و اقتصاد جدید) متکی است نه بر فلسفه‌ای خاص از خیر برتر. دولت دغدغه‌مند نمی‌گوید «شادکامی چیست»، بلکه می‌پرسد: «چه چیزهایی طبق شواهد، برای اکثر مردم رضایت‌بخش‌اند؟». برای این‌کار یا از علوم مغزشناسی استفاده می‌کند<sup>۱</sup> یا از مصاحبه‌های فنی روانشناسانه دوسوکور یا یک‌سو کور، و یا از نظرسنجی‌های علمی<sup>۲</sup>. به‌قول لیارد، هرگز نباید بگوییم این به خیر توست، اگر موجب هیچ احساس بهتری برای تو یا دیگران نمی‌شود. بلکه اگر می‌خواهیم کیفیت زندگی را بسنجیم، باید مبتنی بر این باشیم که افراد چه احساسی دارند (لیارد، ۱۴۰۳: ۱۲۰) و سنجش این احساس امروزه به مدد علوم جدید ممکن شده است. لذا شادکامی و نیک‌زیستی می‌تواند غایت سیاست باشد.

۲. **بی‌طرفی کامل نه ممکن است، نه مطلوب:** مدافعان دولت دغدغه‌مند همچنین به نقدی درون‌لیبرال دست می‌زنند: آن‌که ادعای بی‌طرفی دولت‌ها فریبی بیش نیست، زیرا حتی دولت‌هایی که وانمود می‌کنند در مورد نیک‌زیستی بی‌طرف‌اند، در عمل با سیاست‌هایشان (مثل مالیات، نظام آموزشی، رسانه‌های عمومی) ارزش‌هایی خاص را ترویج می‌کنند. پس بهتر است دولت‌ها به‌جای پنهان‌کاری، آگاهانه و شفاف در جهت نیک‌زیستی گام بردارند - با حفظ آزادی انتخاب برای شهروندان و توجه به احساس و تجربه آنها -.

### نتیجه‌گیری نهایی: ارزیابی چهار الگوی دولت در نسبت با نیک‌زیستی

نقش دولت در تأمین و ارتقای نیک‌زیستی شهروندان یکی از مهم‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین مسائل در فلسفه سیاسی معاصر است. بنابراین پرسش از نسبت دولت و نیک‌زیستی شهروندان، پرسشی صرفاً از منظر سیاست‌گذاری نیست، بلکه بازتابی از بنیان‌های فلسفه سیاسی و اخلاق عمومی است. در این پژوهش در پی آن بودیم که بدانیم آیا دولت‌ها باید در قبال نیک‌زیستی شهروندانشان بی‌طرف باشند یا خیر و اگر خیر، کدام الگوی مداخله دولت می‌تواند به پیشینه کردن نیک‌زیستی شهروندان بیانجامد؟

در این راستا با واکاوی چهار الگو - دولت بی‌طرف، دولت کمال‌گرای لیبرال، دولت کمال‌گرای اقتدارگرا و ایدئولوژیک، و دولت دغدغه‌مند نیک‌زیستی محور - تلاش شد دریاپیم کدام رویکرد موجه‌تر و قابل دفاع‌تر است. در این مسیر از روش تحلیل استدلالی بهره گرفتیم. در این روش پس از آنکه استدلال‌ها و پاداستدلال‌های هر رویکرد به دقت ارائه می‌شود باید میان این رویکردها ارزیابی صورت گیرد تا الگوی موجه‌تر و معقول‌تر انتخاب شود. برای اینکار هر یک از این الگوها را با استفاده از سه معیار بررسی خواهیم کرد:

#### ۱. معیار انسجام درونی

۱. مثلاً الکترودهایی را به مغز افراد وصل می‌کند و فرد رادر معرض محرک‌های مورد مطالعه قرار می‌دهد و می‌بیند که کدام بخش از مغز فرد در مواجهه با آن محرک تحریک می‌شود. مثلاً اگر سمت چپ قدامی مغز تحریک شود و در نوارها یا صفحه مونیتر رویت شود، مشخص است که این محرک مورد رضایت و شادکامی فرد است. برعکس اگر تحریک سمت راست قدامی مغز نشان داده شود مشخص می‌شود که فرد احساس ناخوشایندی دارد. احساس واقعی خود فرد یکی از معیارها برای تشخیص این است که چه چیز موجب شادکامی او می‌شود. نه معیارهای کلی یک فلسفه خاص (لیارد، ۱۴۰۳: ۲۵).

۲. یکی از پرسش‌هایی که از افراد در یک نظرسنجی معمول پرسیده می‌شود این است که «رومی‌هم‌رفته چقدر شادکام هستید؟» پاسخ‌های احتمالی از صفر (یعنی بسیار تلخ‌کام) تا ۱۰ (یعنی بسیار شادکام) متغیر است. برای ارزیابی محتوای اطلاعات این پاسخ‌ها باید مقایسه کنیم که این پاسخ‌ها چقدر با سایر داده‌های ما همبستگی دارد: مثلاً با گزارش‌های دوستان، عملکرد جسمی، و سنجش فعالیت مغزی و داده‌ها و گزارش‌ها از وضعیت زندگی خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی شخص (لیارد، ۱۴۰۳: ۲۶۵).

۲. معیار سازگاری درونی

۳. معیار سازگاری بیرونی

الگوی اول: دولت بی‌طرف با ادعای حفظ آزادی‌های فردی و امتناع از داوری میان سبک‌های گوناگون زندگی، ظاهری سازگار و منسجم دارد. اما در عمل، همین بی‌طرفی می‌تواند به تبعیض ساختاری و غفلت از نیازهای واقعی شهروندان بینجامد، زیرا بی‌طرفی در سطح رسمی، الزاماً به بی‌طرفی در نتایج نمی‌انجامد. به سخن دیگر درست دولت در این الگو مدعی است که این الگو در نهایت به نیک‌زیستی و زندگی خوب شهروندان می‌انجامد، اما در نهایت نسبت به نیک‌زیستی او بی‌اعتناست. این موقعیت به نوعی ناسازگاری درون نظری می‌رسد.

در ضمن پیامد عملی این الگو در دنیای بیرونی نشان داده است که این الگو می‌تواند به گسترش فاصله طبقاتی، و بی‌عدالتی بیانجامد. این شکاف میان اصل بی‌طرفی و پیامدهای عملی، نشانگر نوعی ناسازگاری بیرونی در این الگوست.

الگوی دوم، دولت کمال‌گرای لیبرال با پذیرش ارزش‌های عام چون شکوفایی انسان یا عقلانیت، تلاش می‌کند از مداخلات هدایت‌گرانه دفاع کند، بی‌آنکه به اجبار تن دهد. اما این الگو نیز در معرض ناسازگاری است: از یکسو به ارزش‌های لیبرالی چون خودآیینی وفادار می‌ماند، و از سوی دیگر می‌کوشد تصویر خاصی از زندگی خوب را تشویق کند. این دو وجه، گاه به تعارض می‌رسند، به‌ویژه آن‌گاه که شهروندان سبک زندگی مورد نظر دولت را نپذیرند. بدین‌سان، تنش میان آزادی و هدایت، انسجام درونی این رویکرد را شکننده می‌سازد.

در مقابل، دولت ایدئولوژیک معمولاً از انسجام درونی بالایی برخوردار است، زیرا بر پایه دستگامی یکپارچه از ارزش‌ها، باورها و اهداف سیاسی بنیادین نهاده شده است. در چنین دولت‌هایی، پیوستگی میان هدف (مثلاً جامعه‌ای دینی یا سوسیالیستی)، ابزارها (قانون‌گذاری قهری یا آموزش اجباری)، و تصویر خاصی از نیک‌زیستی معمولاً برقرار است. با این حال، همین انسجام مفهومی، بهای سنگینی در پی دارد: طرد کثرت‌گرایی، نادیده‌گرفتن تفاوت‌های فردی، و سرکوب آزادی‌ها و حقوق بنیادین بشر، و در نهایت قربانی شدن احساس رضایت فردی. بنابراین، انسجام مفهومی در این الگو، به قیمت بی‌تسامحی و سلطه ایدئولوژیک حاصل می‌شود. پیامدهای عملی و تجربی منفی این الگو نشان داده است که هرچه دولت ایدئولوژیک‌تر باشد، سطح نیک‌زیستی پایین‌تر آمده است. لذا نظریه از ناسازگاری بیرونی و عملی حکایت دارد. جامعه آرمانی ایدئولوژیک نهایتاً محقق نمی‌شود، بلکه نیک‌زیستی انسان‌ها نیز قربانی می‌شود.

در نهایت، دولت دغدغه‌مند یا نیک‌زیستی‌محور می‌کوشد، نسبت به شرایط واقعی نیک‌زیستی مردم بی‌تفاوت نباشد. بر مبنای این الگو، سیاست‌های دولت نباید به دنبال افزایش سطح درآمد ملی، یا تحقق بخشی به یک آرمان یا ارزش‌های خاص باشد. غایت نیک‌زیستی احساس شادکامی مردمان است. لذا سیاست‌گذاری‌ها بر مبنای این غایت بازسازی شود، و اولویت‌ها جابه‌جا شود.

مثلاً ممکن است لازم باشد برای افزایش احساس امنیت شغلی و روانی، و آرامش ذهنی (نیک‌زیستی ذهنی افراد) از خیر افزایش سطح تولید ناخالص ملی بگذریم. ساعات کاری را کاهش و به غنای ساعات فراغت مردم اولویت بدهیم. یا ممکن است ببینیم یک سبک پرداخت پاداش در ادارات به سبب بالا بردن سطح رقابت به افزایش بهره‌وری اقتصادی می‌انجامد، اما هم‌زمان به افزایش سطح تنش، رقابت، استرس و اختلالات روانی نیز افزوده می‌شود و با سنجش داده‌ها مشخص می‌شود که شادکامی و رضایت شغلی در سطح پایینی قرار دارد. اولویت چیست؟ بر مبنای این نوع سیاست‌گذاری، اولویت نیک‌زیستی است. ایجاد نوعی تعادل و موازنه میان کار و زندگی از جمله وظایف سیاست‌گذاری عمومی است. در ضمن داده‌ها نشان می‌دهند که وجود رفاه نسبی تا جایی که نیازهای فوری و فوری و ضروری افراد جامعه را فراهم آورد، اولویت اولیه، در ایجاد شادکامی است؛ پس از آن وجود شغل و امنیت شغلی از جمله مهمترین عوامل در نیک‌زیستی افراد است. بنابراین نیاز به کار زیادی در این رابطه وجود دارد. هر سیاست‌گذاری باید بر مبنای چنین معیاری مورد ارزیابی قرار گیرد.

این الگو به‌جای تحمیل تصویر خاصی از زندگی خوب، از داده‌های تجربی و سنجش‌های چندبُعدی نیک‌زیستی بهره می‌برد و تلاش می‌کند ساختارهای نهادی را طوری سامان دهد که امکان شکوفایی برای همگان فراهم آید چون بر این نظر است که نیک‌زیستی و شادکامی دیگران، نیک‌زیستی و شادکامی ما را هم افزایش می‌دهد. این رویکرد در سطح مفهومی، بیش از سه الگوی دیگر می‌کوشد تعارض میان آزادی و نیک‌زیستی را کاهش دهد. لذا در نهایت به‌نظر می‌رسد نسبت به سه الگوی پیشین موجه‌تر می‌نماید.

## منابع فارسی

- لیارد، ریچارد (۱۴۰۳)، شادکامی، درس‌هایی از یک علم جدید، ترجمه گیتی پورزکی، تهران: انتشارات کرگدن.
- افلاطون (۱۳۸۰)، دوره‌ی آثار افلاطون، ترجمه محمد رضا لطفی و رضا کاویانی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
- ارسطو (۱۳۷۸)، اخلاق نیکوماخوسی، ترجمه محمد حسین لطفی، تهران: طرح نو.
- باک، درک (۱۳۹۶)، سیاست شادکامی، ترجمه نرگس سلحشور، تهران: فرهنگ نشر نو.
- پوپر، کارل (۱۴۰۳)، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی.
- پورزکی، گیتی (۱۴۰۱)، خودفرمانروایی به‌مثابه خاستگاه نیک‌زیستی در اندیشه سیاسی، «جستارهای سیاسی معاصر، صفحات ۵۹ تا ۸۳».
- لیارد، ریچارد (۱۴۰۳)، شادکامی، درس‌هایی از یک علم جدید، ترجمه گیتی پورزکی، تهران: انتشارات کرگدن.

## منابع انگلیسی

- Ahmed, S. (2010). *The Promise of Happiness*. Duke University Press.
- Berlin, I. (1969). *Two Concepts of Liberty*, in **Four Essays on Liberty**. Oxford: Oxford University Press.
- Cabanas, E., & Illouz, E. (2018). *Happyocracy: How the Science of Happiness Controls Our Lives*. Cambridge: Polity Press.
- Cahn Steven and Christine Vitrano, 2015, *Goodness and Happiness*, Columbia University Press.
- Creswell, J. W. (2013). *Qualitative Inquiry and Research Design: Choosing Among Five Approaches* (3rd ed.). SAGE Publications
- Dalziel, P., Saunders, C., & Saunders, J. (2018). *Wellbeing Economics: The Capabilities Approach to Prosperity*. Palgrave Macmillan.
- Diener, E., Suh, E. M., Lucas, R. E., & Smith, H. L. (1999). "Subjective well-being: Three decades of progress." *Psychological Bulletin*, 125(2), 276–30
- Foucault, M. (2008). *The Birth of Biopolitics: Lectures at the Collège de France 1978–1979*. Edited by Michel Senellart, translated by Graham Burchell. Palgrave Macmillan
- **Foucault, M. (2009). *Security, Territory, Population: Lectures at the Collège de France, 1977–1978*. Edited by Michel Senellart, translated by Graham Burchell. Picador**
- Galston, W. A. (2002). *Liberal Pluralism: The Implications of Value Pluralism for Political Theory and Practice*. Cambridge University Press.
- Gray, J. (1995). *Isaiah Berlin*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Helliwell et al Gallup World Poll 2017–2019, Cantril ladder, (2020)
- Kymlicka, W. (1995). *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*. Oxford University Press.
- Larmore, C. (1996). *The Morals of Modernity*. Cambridge University Press.
- Layard Richard, *Wellbeing: Science and Policy*, Cambridge university press, 2005.
- Layard, R., & De Neve, J.-E. (2023). *Wellbeing: Science and Policy*. Cambridge University Press.
- MacIntyre, A. (1984). *After Virtue* (2nd ed.). University of Notre Dame Press.
- Nussbaum, M. (2000). *Women and Human Development: The Capabilities Approach*. Cambridge University Press.
- Nussbaum, M. (2011). *Creating Capabilities: The Human Development Approach*. Harvard University Press.
- Rawls, J. (1993). *Political Liberalism*. Columbia University Press.

- Raz, J. (1986). *The Morality of Freedom*. Oxford University Press
- Sandel, M. J. (1982). *Liberalism and the Limits of Justice*. Cambridge University Press.
- Sen, A. (1999). *Development as Freedom*. Oxford University Press.
- Sher, G. (1997). *Beyond Neutrality: Perfectionism and Politics*. Cambridge University Press.
- Wilkinson, R., & Pickett, K. (2010). *The Spirit Level: Why More Equal Societies Almost Always Do Better*. Penguin UK.
- Yanow, D., & Schwartz-Shea, P. (2006). *Interpretation and Method: Empirical Research Methods and the Interpretive Turn*. M.E. Sharpe.